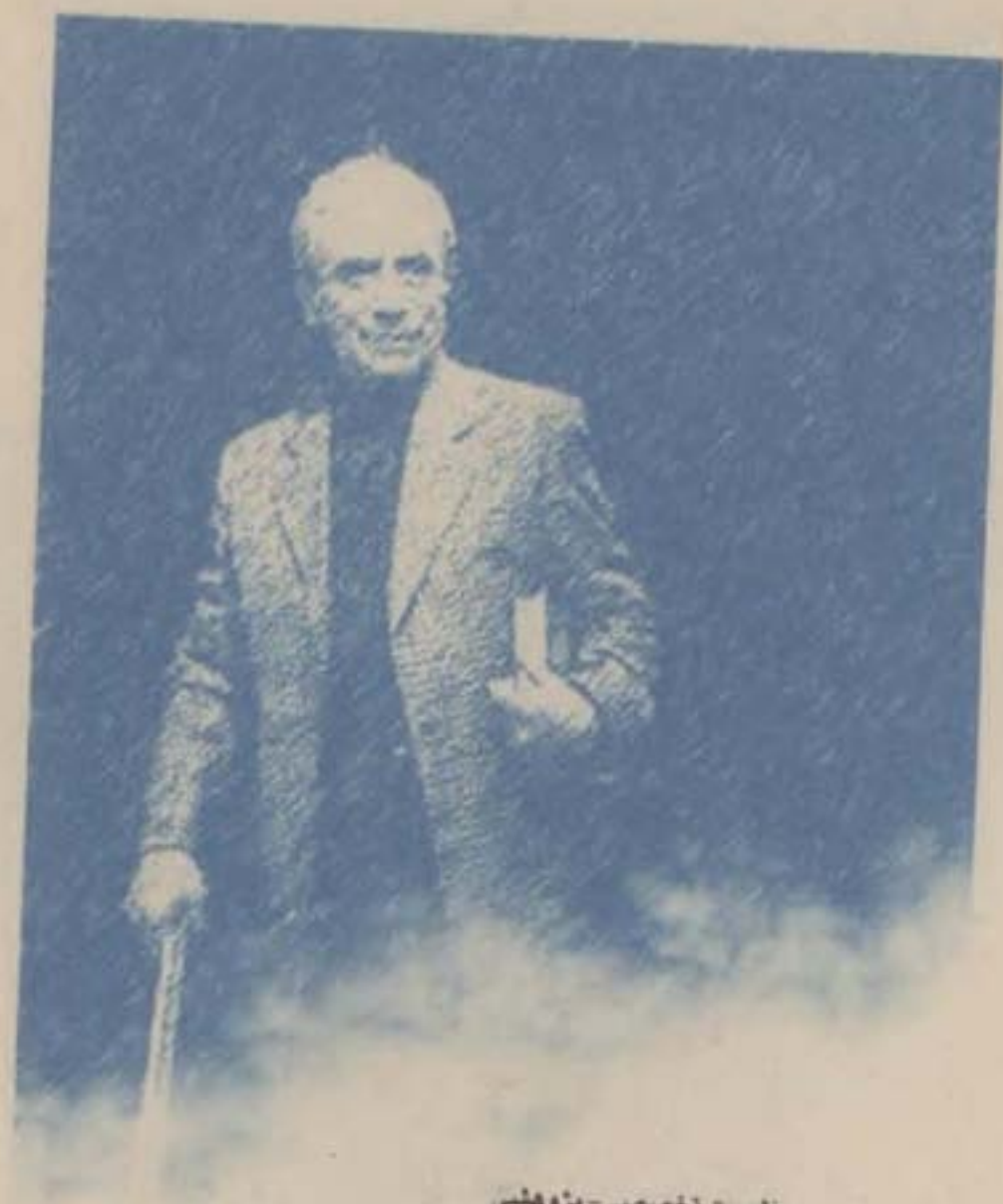




نشست تخصصی - پژوهشی

تحلیل و بررسی آثار و اندیشه‌های

اکبر رادی





یادداشت



مجله بررسی ادبیات و اندیشه های ایران

اکبر رادی یکی از چهره های استثنایی ادبیات نمایشی معاصر ایران است. او در طی نیم قرن فعالیت نوشتاری جز به ادبیات نمایشی نیندیشیده و جز بدان پرداخته است و همین ویژگی است که او را از سایر نمایشنامه نویسان هم دوره اش متمایز می کند.

دغدغه ی او برای معنا بخشیدن به تئاتر هویت و اجتناب وی از تقلید و الگوبرداری از فرهنگی بیگانه که هیچ گونه سنخیت و اشتراک و مشابهتی با مفاهیم و معانی رایج در فرهنگ ایرانی ندارد، به آثار او هویتی معنادار بخشیده است. هویتی که به اعتقاد او به معنای همه جانبه یک تئاتر است و حافظه ی تاریخی دارد، سفارش اجتماعی می گیرد و بر مناطق عفونی تاثیر ویرانگرانه می گذارد، به زبان و اندیشه عاطفه ی دراماتیک می بخشد و رویت هلال شعر است و چکامه ی عاشقانه ای دارد.

رادی به عنوان نویسنده ای اجتماعی - انتقادی با نگاهی تیزبین و هوشمندانه در هر برهه از زمان، با ارائه ی وضعیت طبقات جامعه ی عصر خود که از نقاط ضعف و قوت برخوردارند، همواره به نقد تاریخ زمانه اش پرداخته و موقعیت های تاریخی اجتماعی دورانش را به خوبی در آثارش نمایانده است.

او در خلق آثار خود به دور از تبلیغات بنگاهیان بوده و با نگارش آثاری که به زعم برخی چندان هم زیاد نیست، همچون چوبک و هدایت و ... ثابت کرده که چگونه می ماند و رابطه ی خود را با زمانه زنده نگه می دارد.

مهرداد مهرنوش

دبیر علمی نشست تخصصی - پژوهشی



نگاهی به نگاه رادی به تاریخ: نبوغ و فقر

دکتر بهزاد قادری

عضو هیات علمی دانشکده‌ی زبان‌های خارجی، دانشگاه تهران

رادی در نمایشنامه‌ی لبخند باشکوه آقای گیل به واکاوی پدیده‌ی نبوغ و نابغه پروری می‌پردازد، پدیده‌ای که در فرهنگ ما سنت دیرینه‌ای دارد اما در دهه‌ی چهل شکل و شمایل تازه‌ای یافت. این جستار کوتاه این پدیده را از چارچوب رخدادهای دهه‌ی چهل بررسی می‌کند و بخشی از انسان ریخته‌ی رادی را در دیدگاه رادی درباره‌ی فقر فرهنگی آموزش و پرورش و وزارت علوم جست‌وجو می‌کند. فقری که زیر صورتک نبوغ، خودآزاری و دیگر آزاری را گسترش می‌دهد و تن و روان جامعه را از آن چه هست فقیرتر می‌کند.

رادی، درام نویس واقع گرا

قطب الدین صادقی

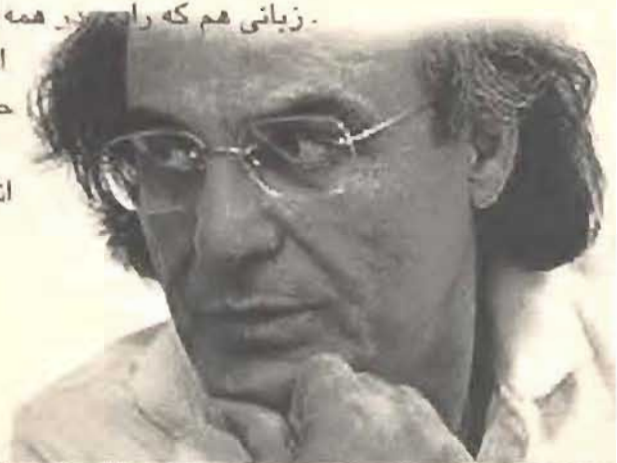
منتقد، پژوهشگر و کارگردان تئاتر

یکی از مهم ترین درام نویسان معاصر ایران که در دهه‌ی چهل دست به نگارش نمایشنامه زد و توانست با اعتقاد و استقامت، از خود مجموعه‌ای گرانقدر در چارچوب تئاتر واقع گرایانه باقی بگذارد، روان شاد اکبر رادی است. او با تمرکزی هوشمندانه بر تحولات محیط شهری، تصویری زنده و راستین از دگرگونی‌های چند دهه‌ی اخیر ایران به نمایش گذاشته است. قهرمانان مورد علاقه‌ی رادی در هر چهار دهه‌ای که قلم زد، یا روشنفکران اند، و یا اقشار طبقه‌ی متوسط تحصیلکرده و خواهان تحول و ترقی. یعنی درست همان کسانی که بیش‌تر از هر قشر و طبقه‌ی دیگری از کودتای ۱۳۳۲ لطمه دیدند و در پی فهمیدن یا تغییر و تفسیر آن برآمدند. و طرفه آن که بیشتر اینان ناکام و رنجور و تلخ و شکست خورده اند. زبانی هم که رادی در همه‌ی این آثار به کار می‌گیرد، زبانی شسته رفته و پر از طنز.

است که به درستی شانه‌ی بلوغ فکری شخصیت‌های او به حساب می‌آید. در مجموع رادی، نویسنده‌ای اخلاق‌گرا و، دارای مواضع روشن اجتماعی است که در هیچ اثرش از اصول انسانی و چشم اندازهای مرقیانه‌اش دست نمی‌کشد.



نخستین ویرسی از نمایشنامه‌ی اکبر رادی





اکبر رادی و درام مدرن

عطاءالله کوپال

رئیس دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد (واحد کرج)

ظهور درام مدرن در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، پاسخی بود به تحولات شگرف اجتماعی آن سده‌ی پر تلاطم و آشوب. از این رو است که در آثار ایبسن، استریندبرگ، چخوف، اونیل و میلر می‌توانیم روح دوران این نویسندگان بزرگ را دریابیم. آنها داستان کسانی را خلق می‌کردند که در چنبره‌ی فشار طاقت فرسای «شهر مدرن» گرفتار آمده بودند و در چالش با قوانین بی‌رحمانه‌ی «شر»، از پا در می‌آمدند. اکبر رادی از سلاله‌ی این نویسندگان بزرگ است که عصر مدرن را به تصویر کشیده است. بی‌گمان در نمایشنامه‌های او می‌توان تحولات اجتماعی چهار دهه‌ی اخیر تاریخ ایران را مشاهده کرد. او همانند دیگر مدرنیست‌های اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در سه دهه از چهار دهه‌ی نویسندگی پر بار خود، آثاری به تمام معنا مدرن آفرید و سطح نمایشنامه‌نویسی کشورمان را به راستی ارتقا بخشید. اما در دهه‌ی آخر دوره‌ی هنری خود، قالب‌های کهن را شکست و در حقیقت، نشان داد که با تمام وجود خود، دگرگونی دنیای درام معاصر را دریافته است و به سبک خود، جریان سیال زمان را در نمایشنامه‌هایش خود، به پیش و به پس راند و سبکی آفرید یگانه، عمیق و پر از جلوه‌های شوریده‌ی انسانی. آنچه به عنوان وظیفه بر گردن ما است، تجلیل و تقظیم او نیست چه، او مجلل و مفخم است وظیفه‌ی اصلی درک شگرد بی‌همتای او در نویسندگی و شناساندن و افراشتن بیرق نام او به عنوان پیش‌کسوت نمایشنامه‌نویسی مدرن ایران استم نمی‌توان انکار کرد که از زیر ردای پر حشمت اکبر رادی نسلی پدید آمد که از شعله‌ی آتشین قلبش بر صحنه‌های تئاتر نور می‌افشاند.





زبان در آثار رادی

صدرالدین شجره

کارگردان نمایش های رادیویی

زبان برای رادی از اهمیت ویژه ای برخوردار است و البته این توجه هیچ به آن معنا نیست که از ادوات و عناصر مورد اهمیت دیگر که در نمایش ملاک و مبناست باز بماند. مانند: شخصیت پردازی، قصه سازی و عمل نمایشی. از قضا رادی بخشی از توجه و درنگ روی زبان را در گرو شخصیت می داند و در این نگرش هم باز از اکسیون و عمل دراماتیک دور نمی ماند تا آنجا که خود او می گوید: «زبان برای من یک قلم، فضاست، طرح است، شخصیت است و آنچه در یک پروسه ی خلاقه ایفای نقش می کند.»

در نمایش رادی حتی از دهان یک شخصیت عامی و کم فروغ، زبان به واقع ایفای نقش می کند، نیش و خون و جهش و کنایه و ضربه و حرکت دارد و حرکت ایجاد می کند. زبان پرفشار و جهنده ای که متلاطم و خونی است. که به روایت خود نویسنده «بافت فولادین آن را توی خیابان پیدا کرده است.» و من اضافه می کنم این خیابان؛ زبان معاصر من در روزنامه ها و رسانه ها نیست. حتی زبان مصنوع شعر و روایت بلکه خود او بارها می گفت: این، زبان جوشان و ملونی است که تمامی جلال، قدرت و تلالوی خود را در محاورات مردمی انعکاس می دهد...



مجله بررسی آثار ادبی های اکبر رادی



کار من و رادی - آدم های رادی

هادی مرزبان
کارگردان تئاتر



مجله بررسی آثار ادبی با می اکبر رادی ۵

استاد هر شب تا ۲ و ۴ صبح می نوشتند و صحبت های ما هم بیشتر در همین زمان بود. وقتی من از گیشه و جمعیت حرف می زدم تاکید داشتند به من بقبولانند که شلوغی پشت گیشه و صف های آنچنانی ملاکی بر ارزش یک تئاتر نیست و این بحث هیچگاه میان ما به نتیجه نرسید چرا که من اعتقاد داشتم تماشاچی بیشتر، می تواند یکی از ارزش های یک تئاتر باشد...

و باز ایشان می گفتند: «ما هر شب ۱۰ نفر یا ۲۰ نفر را منقلب از سالن بیرون بفرستیم و آنها را به فکر واداریم به آنچه خواسته ایم رسیده ایم.» و وقتی برای جشنواره ی تئاتر خیابانی به مریوان (کردستان) رفته بودم در میان بازار مریوان جوانی خودش را به من رساند و گفت: شما هادی مرزبان هستید؟ گفتم: بله، گفت: شش سال پیش نمایش شب روی سنگفرش خیس شما را دیده ام هنوز گیج و حیران این نمایش هستم و درگیر سئوالات بسیاری که برای من در این نمایش مطرح گردید.

حرف هایی با رادی

جواد مجابی
شاعر و نویسنده

آقای اکبر رادی عادت کرده ایم ما (من و تو دیگران قلم کار) که سخن بگوئیم همواره از عدالت و آزادی و زیبایی و رفاه همگانی، چه پاک که من و پاره ای یاران بر خاک باشیم، تو و نیما و هدایت و ساعدی و شاملو در خاک، شما از این خاک نفرینی دامنگیر به جایی نرفته اید، رودکی و فردوسی و حافظ دورترند و شما نزدیکتر به حافظه ی این وطن که دریغا برای فرزندان عاشقش، مادری مهربان نبود.

عادت کرده ایم ما، اندوهگین باشیم و خشمگین از ساز و کار سلسله جنبانان غدار روزگار که دنیا را بر اهل روزگار تحمل ناپذیر و ناسازگار می سازند.

عادت کرده ایم ما با هنر و ادبیات، به خاطر مردم بیاوریم که سرچشمه ی قدرت مادی و معنوی، مردمانند و سازنده ی فرهنگ و زبان و دانایی آنانند و خاطره ی سر و آرمان دل و گوهر تاریخی ایران آدمیانند. ما از سرگذشت خود می نوشتیم، گویی از سرنوشت آنان می نویسیم چرا که سرگذشت ما از سرنوشت آنان جدا نبود.

رادی عزیزم!

عادت نکردیم ما (فرزندان راستین اقلیم نوشتن) که کوتاه بیاییم، خردورزی دایم و شقفت به حال دیگران، مایه ی سرکشی و سرفرازی ناقدان بینای زمانه است. خم نشدیم در برابر قدرت ها، نه در برابر مرگ، و نه در رویارویی با بلاهت تاریخی و حماقت جهان گیر، بس نکردیم از ستایش ارزش های دل، شان آزادی انسانی، اخلاق خلاقیت و زیبایی. تسلیم نشدیم به هر چه و هر جا که این و آن هر زمان هم رنگ شدن را بهانه ای می جستند. مغرور ماندیم به هم رایی با هوش و خرد انسانی، مفتخر شدیم به درک عمیق رنج ها و شادی های آدمی.

عادت نکردیم که گریه همان را پنهان کنیم و خنده همان را، حجره های نهان روح خود را بر سر این بازار بی سود و زیان، در آثارمان در گشودیم، تو و ساعدی و بیضایی با نمایشنامه هایتان، و دیگران با هنرها و روایت های گستاخ پر صداقت شان، تو کوتاه نیامدی هیچ گاه و به ناچار دق مرگ شدی از دردهای گفته و ناگفته ات، ما کوتاه نمی آئیم چون هدایت و نیما و تو کوتاه نیامدید. این یک تصمیم فردی نیست، یک میراث ملی است. میراث فرهنگ این سرزمین که کوتاه نمی آید در برابر جهالت و تهاجم و ستمکاری.

وقتی نوشتن را آغاز می کردیم، می دانستیم پایان قصه چیست. پایان قصه ی اهل قلم نه در هر جای این جهان. کمابیش تلخکامی و بی برگ و باری است. دلیرانه نومید ماندن و کودکانه به آینده خیره شدن است. نسلی که از مشروطیت شروع کرد حرفش را زده و به گمان من آرمانی و جسورانه روزگار خود را باز بسته است. اینک نسل دیگری که سخن خرد را به زمانی و گونه ای دیگر آغازیده، اگر در پیوند با صداقت سرگذشت خود و حقیقت سرنوشت این مردم باشد، زندگی و مرگ ما هرگز هرگز، در وطن پهناور نوشتار، بی معنا و یاوه نبوده است.



قلم
روزگاری مارا میزد
بوی اکبر رادی

میهن بهرامی

نویسنده

به اندازه ی دو همکلاس در درس جامعه شناسی عمومی بزرگ یاد دکتر غلامحسین صدیقی و طول خیابان انقلاب به سمت میدان فردوسی از دانشگاه «رادی» را به یاد دارم. همیشه بعد از پایان درس جامعه شناسی عمومی و یک پیاده روی توام با رد و بدل کردن نظرها.

به مدت چهل و چند سال، هر دو مهجور هر دو در موفقیت و خوشبختی مشکوک. او اما همیشه با من توافق نداشت. هیچکاک را دوست داشت و روان شناسی باب روز آمریکایی اش را. سمت چپ و ایده آل های «مدینه فاضله» و تأثر میانه را. به تدریج از شمال و رشت فاصله گرفت و بیان و فرهنگ خاص تهرانی را کشف کرد و نمایشی سرشار از خویشتن به صحنه آورد.

تربیت خانگی و میراث «پور مدار» در دگماتیسم او، در نگاه جدی و کارنده اش به جانب مخاطب همیشه بر جا ماند و «زن» این معمای مشکل در تفکر «پدر مداران» برای او و از دسترس او دور ماند.

به من همیشه وعده داده بود که در تازه ترین کارش به کشف تازه ای از زن دست خواهد یافت و این کشف تازه هرگز به نتیجه نرسید. در یک یا چند گفت و گوی مفصل برای نوشتن سهمی از کتاب «شناخت نام او» پرسیدم و تقریباً جدال کردیم.

رادی جان آقای رادی چرا زن در نمایشنامه ات همیشه در دو قطب سیر می کند دو قطبی که تو در فاصله ی میان آنی. یا تو سری خور و فرمانبردار است، خانگی است دهاتی و الکن و خاموش و آنقدر از خود جدا مانده که در تنهاترین اقدام خود را به رودخانه می اندازد، مورد تجاوز قرار می گیرد، به چیزی گرفته نمی شود. و هر چه سینه بکوبد و زق بزند ننه و دده مطبخی است و در خور اعتنا نیست. و یا و این یکی گویا دل تو را هم سوزانده، چون به راستی بی بند و بار بی معرفتی است.

هوسران، شیفته ی خورد و خواب و زندگی اعیانی، بی هیچ احساس معقول انسانی. منجی در صبح نمناک. خریدار شوهر. پلکان. و من ندیدم که در گله از تنهایی و بی همنوایی یک بار یاری زنی را به چشم آورده باشی. و او نگاه کرد، نگاه جست و جوگر و پر بار مردمی متفکر.

سرگردان میان تربیتی از پایه برخوردار از میراث کهنسال. با خواست های باب روز که من هم مثل هزاران آرزومند سرگردان و خوش خیال به تقلا در رسیدن به نوعی «حق» می خواستم او را با خود همراه کنم.



فرامرز طالبی
نویسنده و پژوهشگر

اکبر رادی شیفته ی سرزمین مادری خود، رشت است. بی جهت نیست که حدود ۷۰ درصد از وقایع نمایشنامه های او در گیلان رخ داده است. روزی که این مطلب را نوشتم و رادی آن را خواند گفت: در آغاز جا خوردم و بعد متوجه شدم که روی چه نکته ای دست گذاشته ای، این سرزمین دارای اقلیم، گویش، خوراک، پوشاک و به یک معنی فرهنگ ویژه ی خود، میراث گرانسنگی به یادگار گذاشته است.

کلام در آثار رادی جایگاه ویژه ای دارد. وسواس او بر روی کلام آثارش، با اولین نمایشنامه ی او همزاد بوده است. نمی خواهم وارد بحث زبان شناختی آثار رادی بشوم، ولی از این مقدمه می خواهم به عنوان مدخلی استفاده کنم تا بگویم رادی به شایستگی توانسته با ذهن پر توان خود آگاه و ناخودآگاه از واژه ها، ترکیبات و اصطلاحات گیلکی در پرداخت ساخت زبان نمایشی خود استفاده کند. تاکید من بر این موضوع از این رو است تا بگویم زبان ملی می تواند و باید با استفاده از گویش های در خور مناطق مختلف ایران بارور شود. و این وظیفه ی نویسندگان معاصر است. اکبر رادی در نمایشنامه نویسی و محمود دولت آبادی در داستان نویسی، بیش از دیگران در این راه گام برداشته اند.

هنگامی که طرح شناخت نامه ی اکبر رادی را می نوشتم، از دوست فرهیخته ام م.پ. جکتاجی خواهش کردم از این زاویه نگاهی به آثار رادی بکند. پذیرفت و نمایشنامه ی پلکان را انتخاب کرد و نوشت.

در این مقاله، جدا از مقدمه ی بحث، او ۱۰ صفحه مبحث زیر را فقط در یک نمایشنامه ی رادی مورد بررسی قرار داده بدین شرح:

الف- واژه ها، تعابیر و اصطلاحات شامل:

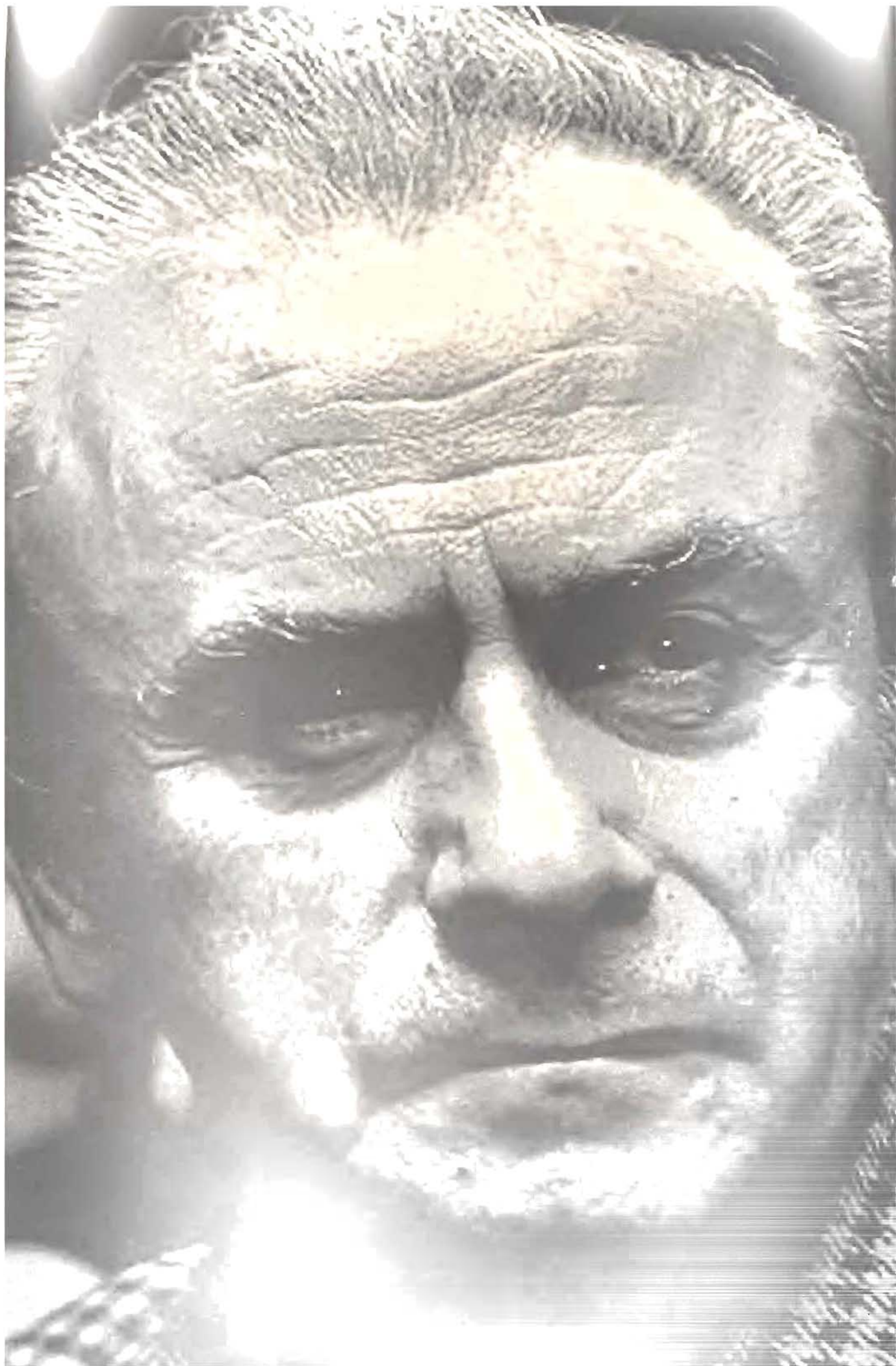
واژه های زیر نویس شده/ واژه های اصلی/ واژه های عامیانه/ تحریفات لیچارها و متک ها / خوردنی ها/ افعال/ خطاب/ اسم مکان/ اسم آدم ها/ تعبیرات و اصطلاحات و ضرب المثله ها.

ب- پیشه ها و برخی از مظاهر اجتماعی و جنبه های مردم شناسی

این بررسی در جای خود، فقط یک نمونه است و البته نمونه ی خوبی است تا کلیه ی آثار رادی بدین سیاق مورد مطالعه قرار گیرد.

رادی در استفاده ی اندام وار از کلمه آنقدر وسواس داشت که به آبروی کلمه سوگند خورده است» من به آبروی کلمه قسم خرده ام، و من از دریچه، شعر، نور، گیله آقا و تکه ای از آسمان را می بینم، درام را خلق عشق، عدالت و روشنایی می دانم» (مکالمات، ص ۱۴۶)





سالشمار زندگی و آثار اکبر رادی



مجله بررسی آثار ادبی اکبر رادی

- | | |
|-----------|--|
| ۱۳۱۸ - ۹۰ | مهر، تولد در رشت، فرزند ام البنین و حسن قناد و قند ریز. |
| ۱۳۲۵ - ۹ | تحصیل تا سال چهارم ابتدایی در دبستان «عنصری» رشت. |
| ۱۳۲۹ | ورشکستگی پدر، مهاجرت به تهران. |
| ۱۳۲۹ - ۳۱ | ادامه تحصیل در دبستان «صائب» تهران. |
| ۱۳۳۱ - ۲۸ | ادامه تحصیل در دبیرستان فرانسوی «رازی». |
| ۱۳۳۳ | آشنایی با آثار صادق هدایت، شروع داستان نویسی. |
| ۱۳۳۵ | چاپ اولین داستان به نام «موش و مرده» در روزنامه ی «کیهان». / نگارش داستان بلند «مسخره» که منتشر نشد. |
| ۱۳۳۶ | نگارش داستان بلند «افسانه ی دریا» تحت تاثیر «بوف کور» که چاپ نشد. / نگارش نمایشنامه ی «از دست رفته» که تمرینی بود و لایه لای اوراق مانده است. |
| ۱۳۳۷ | مطالعه ی اولین نمایشنامه به نام «دوشیزه اورلئان»: اثر شیلر / ادامه ی داستان نویسی. |
| ۱۳۳۸ | فارغ التحصیل از دبیرستان «رازی». / در کنکور پزشکی دانشگاه تهران مردود می شود. / با چاپ داستان «باران» در مسابقه ی داستان نویسی مجله ی «اطلاعات جوانان» بین ۱۱۴۸ نفر برنده ی جایزه ی اول می شود. / تماشای نمایش «خانه عروسک»: اثر ایسن. / اولین نمایشنامه ی جدی خود، «روزنه آبی» را می نویسد. |

۱۳۳۹ چاپ داستان‌های «جاده» در «اطلاعات جوانان»، «سوء تفاهم» در هفته نامه ی «فردوسی» و «کوچه» در ماهنامه ی «سخن»./ آشنایی با احمد شاملو، که «روزنه آبی» را خواند و پسندید و او را به شاهین سرکیسیان، کارگردان تأثر معرفی کرد./ سرکیسیان «روزنه آبی» را به عنوان یک نمایشنامه ی معاصر در برنامه ی اجرا قرار می دهد./ پذیرفته شدن در کنکور دانشگاه رشته ی علوم اجتماعی.

۱۳۴۰ گذراندن دوره ی یک ساله ی تربیت معلم./ بازنویسی

نمایشنامه ی «روزنه آبی»./ آشنایی با جلال آل احمد در دفتر «کتاب ماه»./ آل احمد چاپ «روزنه آبی» را مشروط به پاره ای اصلاحات می کند، و در نتیجه «روزنه آبی» در «کتاب ماه» چاپ نمی شود.

۱۳۴۱ انتشار «روزنه آبی» با سرمایه ی شخصی. (هیچیک از ناشران زیر بار چاپ آن نرفته اند)./ صلاحیت سرکیسیان برای اجرای «روزنه آبی» از طرف اداره ی هنرهای زیبا رد می شود./ نگارش نمایشنامه ی «خانه بابو» که ناتمام ماند./ عضویت در گروه ادبی «طرفه» که اعضایش یازده تن از نویسندگان و شاعران جوان بودند./ استخدام در آموزش و پرورش، آغاز کار معلمی.

۱۳۴۲ نگارش نمایشنامه ی «افول»./ ترجمه ی نمایشنامه ی «دایی وانیا» اثر چخوف ناتمام رها می شود./ همکاری با مجله ی «آرش» چند نقد و داستان.

۱۳۴۳ انتشار نمایشنامه ی «افول» به سرمایه ی گروه «طرفه»./ در رشته ی علوم اجتماعی از دانشگاه تهران لیسانس می گیرد و در فوق لیسانس این رشته پذیرفته می شود./ انحلال گروه ادبی «طرفه»./ آشنایی با حمیده عنقا؛ یکی از دانشجویان هم رشته.

۱۳۴۴ نگارش نمایشنامه ی «محاق» و چاپ آن در ماهنامه ی «پیام نوین»./ ازدواج با حمیده عنقا.

۱۳۴۵ نگارش نمایشنامه ها ی «مسافران» و «مرگ در پاییز» (در ادامه ی «محاق») و چاپ آن ها در مجله ی «پیام نوین»./ نگارش نمایشنامه ی «از پشت شیشه ها» و چاپ آن در «پیام نوین»./ اجرای «روزنه آبی» به کارگردانی شاهین سرکیسیان به مدت چهار شب در انجمن ایران و آمریکا. (نمایش با شکست روبه رو شد)./ مذاکره ای برای اجرای «از پشت شیشه ها» به کارگردانی بهرام بیضایی که در نطفه ماند./ ترک تحصیل دوره ی فوق لیسانس علوم اجتماعی در آستانه ی پایان.

۱۳۴۶ انتشار مستقل «از پشت شیشه ها»./ نگارش نمایشنامه ی «ارثیه ایرانی»./





فصلی از «ارثیه ایرانی» در ماهنامه ی «بازار، ویژه ی هنر و ادبیات» / اجرای تلویزیونی نمایشنامه های «محاق»، «مسافران» و «مرگ در پاییز» به کارگردانی عباس جوانمرد.

انتشار نمایشنامه ی «ارثیه ایرانی» / طراحی نمایشنامه ی «صیادان». ۱۳۴۷

نگارش نمایشنامه ی «صیادان» / انتشار «صیادان» / اجرای «از پشت شیشه ها» به کارگردانی رکن الدین خسروی در تالار ۲۵ شهرپور (تئاتر سنگلج). ۱۳۴۸

انتشار مستقل سه تک پرده ی پیوسته ی «مرگ در پاییز» / انتشار مجموعه ی داستان «جاده» / اجرای «ارثیه ایرانی» به کارگردانی خلیل موحد دیلمقانی در تالار ۲۵ شهرپور / اجرای «افول» به کارگردانی علی نصیریان در تالار ۲۵ شهرپور. ۱۳۴۹

نگارش نمایشنامه ی «لبخند باشکوه آقای گیل» / ادامه ی اجرای «افول» / چاپ چند «نامه همشهری» در ماهنامه ی «نگین». ۱۳۵۰

بازنویسی نمایشنامه ی «افول» / تهیه ی فیلمنامه ی «افول» به وسیله ی خسرو هریتاش؛ کارگردان سینما که از وزارت فرهنگ و هنر اجازه ی ساخت فیلم نگرفت. / اجرای رادیویی سه گانه ی «مرگ در پاییز». ۱۳۵۱

بازنویسی نمایشنامه ی «لبخند باشکوه آقای گیل» / انتشار مجموعه ی مقالات «دستی از دور» / اجرای نمایشنامه ی «صیادان» به کارگردانی فرامرز طالبی در تالار «فردوسی» دانشگاه تهران / اجرای رادیویی نمایشنامه ی «ارثیه ی ایرانی». ۱۳۵۲

نگارش نمایشنامه ی «در مه بخوان» / اجرای «لبخند باشکوه آقای گیل» به کارگردانی رکن الدین خسروی در تالار ۲۵ شهرپور. ۱۳۵۳

بازنویسی نمایشنامه ی «صیادان» / انتشار نسخه ی جدید «صیادان» / مقدمات تهیه ی فیلم براساس «صیادان» به کارگردانی محمدرضا میرلوحی که عاقبت تهیه کننده ای برای آن نیافت. / انتشار نمایشنامه ی «در مه بخوان». ۱۳۵۴

بازنویسی نمایشنامه ی «از پشت شیشه ها» / بازنویسی نمایشنامه ی «روزنه آبی» / بازنویسی نمایشنامه ی «افول» / اجرای تلویزیونی «روزنه آبی» به کارگردانی محمود محمد یوسف / تدریس نمایشنامه نویسی در انستیتو مربیان امور هنری. ۱۳۵۵

۱۳۵۶ نگارش نمایشنامه ی «هاملت با سالاد فصل»./ طراحی نمایشنامه ی «منجی در صبح نمناک»./ چاپ «نامه های همشهری» که در آستانه ی انتشار جمع شد./ انتشار نسخه ی جدید نمایشنامه ی «روزنه ی آبی»./ انتشار نسخه ی جدید نمایشنامه ی «از پشت شیشه ها»./ یازنویسی سه گانه ی «مرگ در پاییز»./ اجرای «در مه بخوان» در دانشکده ی اقتصاد اهواز./ اجرای تلویزیونی «ارثیه ایرانی» به کارگردانی محمود محمد یوسف./ اجرای رادیویی «روزنه آبی»./ اجرای رادیویی «لبخند باشکوه آقای گیل».

۱۳۵۷ انتشار نمایشنامه ی «هاملت با سالاد فصل»./ انتشار نسخه ی جدید «مرگ در پاییز»./ آغاز تمرین «هاملت با سالاد فصل» به کارگردانی جعفر والی که به علت شروع انقلاب و تعطیلات قطع شد.

۱۳۵۸ آغاز نگارش نمایشنامه ی «منجی در صبح نمناک».

۱۳۵۹ پایان نگارش «منجی در صبح نمناک».

۱۳۶۰ چاپ «منجی در صبح نمناک». این نمایشنامه تا سال ۱۳۶۵ منتشر نمی شود.
۱۳۶۱ نگارش نمایشنامه ی «پلکان».

۱۳۶۳ نگارش نمایشنامه ی «تانگوی تخم مرغ داغ». ورسیون دیگری از «ارثیه ایرانی»./ اجرای «پلکان» به کارگردانی هادی مرزبان در سالن اصلی تئاتر شهر.
۱۳۶۴ پرده ی اول نمایشنامه ی «آهسته با گل سرخ» نوشته می شود.

۱۳۶۵ نگارش کامل «آهسته با گل سرخ»./ انتشار نمایشنامه ی «منجی در صبح نمناک».

۱۳۶۶ یازنویسی نمایشنامه ی «هاملت با سالاد فصل»./ اجرای نمایشنامه ی «آهسته با گل سرخ» به کارگردانی هادی مرزبان در سالن اصلی تئاتر شهر./ اجرای رادیویی «پلکان»./ اجرای «محاق» و «مرگ در پاییز» در دانشگاه اصفهان./ تدریس نمایشنامه نویسی در مقطع کارشناسی دانشکده ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

۱۳۶۷ ادامه ی اجرای «آهسته با گل سرخ» در مشهد./ ادامه ی اجرای «آهسته با گل سرخ» در تهران./ ضبط تلویزیونی «آهسته با گل سرخ» به کارگردانی هادی مرزبان که پخش نشد./ اجرای رادیویی «آهسته با گل سرخ»./ آغاز نگارش نمایشنامه ی «شب روی سنگفرش خیس».





۱۳۶۸ مصاحبه ی بلند «بشنو از نی» با ملک ابراهیم امیری. / انتشار نمایشنامه ی «پلکان». / انتشار نمایشنامه ی «آهسته با گل سرخ». / اجرای «منجی در صبح نمناک» در تبریز و گرگان.

۱۳۶۹ بازنویسی نمایشنامه ی «لبخند باشکوه آقای گیل». / اجرای نمایشنامه ی «هملت با سالاد فصل» به کارگردانی هادی مرزبان در سالن «چهارسو»ی تئاتر شهر. / ضبط رادیویی «منجی در صبح نمناک» که پخش نشد. / اجرای نمایشنامه ی «پلکان» در شیراز.

۱۳۷۰ پایان نگارش نمایشنامه ی «شب روی سنگفرش خیس». / انتشار مصاحبه ی «بشنو از نی». / اجرای سه گانه ی «مرگ در پاییز» به کارگردانی محمد بنایی در سالن شماره ی ۲ تئاتر شهر. / دعوت «خانه ی دهخدا» در کلن برای اجرای «هملت با سالاد فصل» که در شب پرواز لغو شد.

۱۳۷۱ نگارش نمایشنامه ی «آمیز قلمدون». / بازنویسی نمایشنامه ی «در مه بخوان». / اجرای «آهسته با گل سرخ» در رشت.

۱۳۷۲ بازنویسی مجدد «روزنه آبی». / مطالعات و گردآوری اسناد برای نوشتن یک نمایشنامه ی «تاریخی».

۱۳۷۳ پیش نویس نمایشنامه ی «باغ شب نمای ما». / ضبط تلویزیونی «آمیز قلمدون» به کارگردانی هادی مرزبان که پخش نشد. / بازنشستگی بعد از سی و دو سال تدریس.

۱۳۷۴ تدریس نمایشنامه نویسی در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه هنر. / طرحی برای یک نمایشنامه ی بارانی.

۱۳۷۵ ویرایش و پرداخت «باغ شب نمای ما». / بازنویسی نمایشنامه ی «پلکان».

۱۳۷۶ نگارش نمایشنامه ی «بوی باران لطیف است». / بازنویسی نمایشنامه ی «منجی در صبح نمناک» و تبویب و تبدیل آن به هفت پرده. / اجرای «آمیز قلمدون» به کارگردانی هادی مرزبان در سالن «چهارسو» تئاتر شهر. / تنظیم قرارداد برای چاپ و انتشار دوره ی آثار که مانده است.

۱۳۷۷ ادامه ی اجرای «آمیز قلمدون» در اصفهان. / انتشار نمایشنامه ی «آمیز قلمدون». / اجرای «شب روی سنگفرش خیس» به کارگردانی هادی مرزبان در سالن اصلی تئاتر شهر. / ویرایش «بشنو از نی» با تعلیقات و اضافات و حرف های دیگری به نام «مکالمات». / اجرای «مرگ در پاییز» و «پلکان» و تجلیل نویسنده در زادگاه او رشت.

۱۳۷۸ انتشار نمایشنامه ی «شب روی سنگفرش خیس»./ انتشار نمایشنامه ی «باغ شب نمای ما»./ مقدمات اجرای «بوی باران لطیف است»./ طرحی برای «خانمچه و مهتابی»./ دعوت انجمن تأثر اصفهان، سفر به اصفهان و ایراد سخنرانی در «همایش استانی تأثر»./ دعوت انجمن تأثر ایران و آلمان، سفر به کلن و شرکت در ششمین فستیوال تأثر کلن و ایراد سخنرانی./ سخنرانی در «انجمن اجتماعی ارامنه ی تهران» به مناسبت نودمین سال تولد شاهین سرکیسیان./ مصاحبه ی تصویری با نوشابه امیری برای «مرکز گفتگوی تمدن ها»./ بازنویسی «تانگوی تخم مرغ داغ».

۱۳۷۹ نگارش نمایشنامه ی «خانمچه و مهتابی»./ انتشار «مکالمات»./ بازنویسی «باغ شب نمای ما»./ اجرای «باغ شب نمای ما» در جشنواره بین المللی تأثر فجر به کارگردانی هادی مرزبان در سالن اصلی تأثر شهر./ اجرای «آهسته با گل سرخ» به کارگردانی حسن پور سیفی در رشت و گرگان./ انتشار «یادگار نامه» اکبر رادی./ تجلیل از نویسنده به مناسبت روز جهانی تأثر./ تجلیل در جشنواره ی بین المللی تأثر فجر./ ضبط رادیویی «ملودی شهر بارانی» (بوی باران لطیف است) ./ ضبط و اجرای رادیویی «شب روی سنگفرش خیس»./ نکوداشت اکبر رادی در «نخستین مراسم نکوداشت فرهیختگان تأثر ایران زمین»./ دانشگاه هنر./ نگارش «خانمچه و مهتابی».

۱۳۸۰ اجرای نمایش «باغ شب نمای ما» به کارگردانی هادی مرزبان در سالن اصلی تئاتر شهر.

۱۳۸۳ انتشار «تانگوی تخم مرغ داغ»./ اجرای رادیویی «ملودی شهر باران»./ اجرای «آمیز قلمدون» به کارگردانی علی حاج علی عسگری در مجتمع فرهنگی «خاتم الانبیاء» رشت. / بازنویسی مجدد «در مه بخوان»./ اجرای «باغ شب نمای ما» به کارگردانی هادی مرزبان در تیر و مرداد و شهریور در سالن اصلی تأثر شهر./ اجرای «ملودی شهر بارانی» به کارگردانی رضا میرمعنوی در مجتمع فرهنگی سردار جنگل رشت./ اجرای «ملودی شهر بارانی» به کارگردانی رضا میرمعنوی، کرمانشاه./ اجرای «ملودی شهر بارانی» به کارگردانی رضا میرمعنوی، اردبیل./ اجرای نمایش «ملودی شهر بارانی» به کارگردانی هادی مرزبان در سالن اصلی تئاتر شهر/ ضبط تئاتر تلویزیونی «آهسته با گل سرخ» به کارگردانی میکائیل شهرستانی

۱۳۸۴ اجرای «ملودی شهر بارانی» به کارگردانی هادی مرزبان در سالن سردار جنگل رشت/ اجرای صحنه ای «کاکتوس» به کارگردانی فرامرز تقی لر در سالن ارتش تبریز (سینما سرباز)/ اجرای صحنه ای «تانگوی تخم مرغ داغ» به کارگردانی علی فتوحی، اجرا در سالن مجتمع فرهنگی هنری ارشاد تبریز/ اجرای صحنه ای «پایین گذر سقاخانه» به کارگردانی امیر حجازی در مجتمع فرهنگی هنری تبریز.

۱۳۸۵ اجرای صحنه ای نمایش «پایین، گذر سقاخانه» در تالار وحدت به



کارگردانی هادی مرزبان / اجرای صحنه ای نمایش «شب به خیر جناب کنت» و «آهنگ های شکلاتی» در اردیبهشت ۸۵ به کارگردانی میکائیل شهرستانی در تالار قشقایی تئاتر شهر / نمایشنامه خوانی «کاکتوس» به کارگردانی امین جعفرزاده در اولین جشنواره تئاتر تبریز / تولید فیلم پژوهشی «آثار و اندیشه های اکبر رادی» که تهیه کننده، نویسنده و کارگردان، فرامرز تقی لر بوده است. / اجرای «کاکتوس» به کارگردانی محمد پورجعفری در تالار کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رشت / اجرای «تانگوی تخم مرغ داغ» به کارگردانی نیماصنذخت در شهر لاهیجان که مجوز اجرا لغو شد.

۱۳۸۶ اجرای نمایشنامه ی «لبخند باشکوه آقای گیل» به کارگردانی به کارگردانی هادی مرزبان در سالن اصلی تئاتر شهر / پخش تئاتر تلویزیونی نمایش «آهسته با گل سرخ» به کارگردانی میکائیل شهرستانی در شبکه ی ۴ تلویزیون / نمایشنامه ی «کاکتوس» در دانشگاه نبی اکرم ضبط رادیویی می شود. کارگردان این نمایشنامه امین جعفرزاده و استاد راهنما فرزاد تقی لر بوده است. / نمایش «خانمچه و مهتابی» به کارگردانی سیامک افسایی در مجتمع فرهنگی ارشاد تبریز اجرا می شود. استاد راهنما فرامرز تقی لر است. / نمایش «شب بخیر جناب کنت» در دانشگاه نبی اکرم تبریز به کارگردانی مریم بقایی اجرا می شود. استاد راهنما نیز فرامرز تقی لر است. / اجرای «محاق» به کارگردانی مسعود بدرطالعی، در تالار کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رشت / اجرای «شب بخیر جناب کنت»، به کارگردانی هومن میرمعنوی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رشت / اجرای «شب روی سنگ فرش خیس» به کارگردانی هومن میرمعنوی در جشنواره ی دهه ی فجر ۸۶ تهران / یادمان اکبررادی نمایشنامه نویس بزرگ گیلان توسط خانه فرهنگ گیلان، در تالار نظام رشت، ۲۶ دی ۸۶ / چاپ کتاب «بدرو آقایی گیل: یادمان اکبررادی» به کوشش هادی میرزا نژاد و کیهان خانجانی، رشت، انتشارات فرهنگ ایلیا، دی ۸۶، ۴۰ ص.





یادداشت

رشت، خاک من، شهر آبی

اکبر رادی

من سومین فرزند از یک خانواده ی متوسط بازاری هستم، که جمعاً دو خواهر و چهار برادر می شدیم. پدرم در رشت قناد بود و در جنگ جهانی دوم یک کارخانه ی کوچک قندریزی داشت، که قند بخشی از شهر را با همین کارخانه تامین می کرد و روی هم دستش به دهانش می رسید و سفره اش گشاد بود. و این هم شاید از کرامات جنگ بود که مقارن با کودکی من است. و ما اگر چه به یک معنی از جغرافیای جنگ بیرون بودیم، ولی به هر تدبیر از تلاطم های اقتصادی آن بی نصیب نبودیم، که امواج بلندش به مرزهای شمالی ایران می کوبید و رسوبات مخرب خود را روی آن سامان به جا می گذاشت:

جیره بندی ارزاق، شناور شدن قیمت ها، صف ها و کوپن های نان و نفت و کاغذ و رواج صفحات حلبی که شاگردان مدرسه مشق های خود را روی آن ها می نوشتند و پاک می کردند و از نو... با وجود همه خنس هایی، و عدل آن زمان که بمب افکن های اشتوکای آلمانی بر فراز شهرها یله می شدند و در مسافتی بسیار دور ساختمان های عظیم الجثه در انفجاری از خاک و دود فرو می نشستند، زمانی که تکه های اجساد زیر هرم خورشید به سرعت تجزیه، و طعمه ی لذیذ حشرات گرسنه می شدند، دوره ای که زنان و کودکان برهنه در «راه آسمان» به حمام می رفتند، دوره ی خطابه های آتشین و کوره ها و چه، درست آن زمان دوران کودکی من در محله ی «پیرسرا» ی رشت در یک رفاه و امنیت نسبی گذشت. و گرچه گناه این همزمانی ناخواسته گردن من نیست، اما عذابی است که ثقل آن را همیشه روی گرده ی خود احساس می کنم...

آن روزها خانه ی ما پشت مسجد «ملا علی محمد» بود، که با دیوارهای مهربان و





مروزش مرا از مصائب دنیا محفوظ می داشت. هنوز اتاق های متعدد با سقف های چوبی آبی رنگ خانه را به یاد می آورم. آن طنبی شیشه بند طبقه دوم با فرش های جفتی کاشان و پرده های گل بهی، باغچه های پرگل و گیاه و درختان بادرنگ و شمشاد و آن خوشه های طلایی نارنج، مه زلال سپیده دم با بوی مرطوب یاس، سنگ بست های باران خورده ای که آنقدر نظیف بود که می توانستی پابرهنه روی قلوه های آن راه بروی و خنکی و تمیزی سنگ را بر پوست پاهای پنج ساله ات حس کنی، برگ های چسب روی دیوارها و سفال های خزه بسته ای که جرگه ی گنجشک های شاد در پوشش نمناک آن ها جستن و جیک جیک می کردند، آب نمای سبز قام پوشیده از نیلوفر آبی و ماهی های سرخ تنبل فربه و آن قورباغه های کوچک چمنی، سرود کشدار و یک تیغ زنجره ها که خواب قیلوله ی بعد از ظهر تابستان اهل خانه را سنگین و دلچسب می کرد، و گربه های با وقار پلنگی که زیر دست و پا ول بودند، یا به تکدی و طمع دور آبنما می پلکیدند و بالاخره آذختر و عذرا و حسین که مامور خدمات داخلی و خارجی خانه بودند و هر یک به انجام وظیفه ای طول و عرض اتاق ها را می رفتند و می آمدند...

بیرون خانه دنیای دیگری بود که من به تدریج با آن مانوس می شدم: اول پاییز گیله مردها با اسب های سفید و ابلق می آمدند و پشت خانه نگه می داشتند و بارهای خود را که لنگه های صد کیلویی برنج بود، در صندوق بزرگ انبار خالی می کردند و می رفتند. خانه ی ما در انتهای یک کوچه ی پیچ در پیچ سنگفرش بود که زیر نم ریزه های باران عصر بهار غرق در اسانس شکوفه ی نارنج می شد. در همین کوچه بود که با برادرم، علی، و بچه های کوچه ماچولس و گردو بازی و ارمی گوش می کردیم، و در برف های مایه دار زمستان (که گاهی به ارتفاع سفال های کوچه می رسید) آدمک های برفی بی قواره ای به طور مسابقه در قشنگی می ساختیم، و یا در بادهای گرم پاییزی با شلاق از قیطان گردالو می چرخانیدیم. آن درخت بادرنگ یادم هست، قامفت های زنجیلی و قلیان بلوری که افتاد. و تابستان به ملاخانه می رفتیم که در بن بست کوچه بود و آذختر توی قاب در سرک می کشید و رفتن ما را از دور نظاره می کرد. ملاجان، زن عاقله ای بود و موهای دو رنگ و سیل داشت. و ما برای او برنج پاک می کردیم و قرآن را با ترتیل می خواندیم، بی آنکه معنای آن را بدانیم. آه، آن بوی رنگین پیاز و نعناع و سیر داغ روی کشک! و مادرم، آن قامت جمیل، چه احتشامی داشت وقتی که در میان خدمه ی خانه ایستاده بود و آش را در دیگ بزرگ حیاتی چمچه می زد و می گفت دور دیگ گلاب بپاشند و خلوت کنند، که اگر حضرت فاطمه نیمه شب بیاید و روی آش پنجه بگذارد، نذر او از عبادت ثقلین هم بالاتر است. و صبح کاسه های گل سرخی آش بود که در خانه های کوچه تقسیم می شد و ما تماشا می کردیم شب های رمضان رشته خوشکاری های برشته ی آغشته به شیر به شیر می معطر را، که مادرم دانه دانه در سینی براق ورشو می چید و با سلیقه روی آن حوله ی پاکیزه می کشید، و آنوقت آذختر چادر به دندان سینی حوله پوش را با چه طمانینه ای روی دو دست می گرفت، سلاله سلاله از مقابل چشم های کنجکاو کاسبکاران و اهل محل عبور می داد و به مسجد «ملاعلی محمد» می برد (و من با پیژامه ی کوتاه میلدار و کتله به دنبالش) تا مشته پاچ آقای خادم که بی شباهتی هم به نیمای ما نبود، رشته خوشکارهای معطر را

بین مردان نشسته پای وعظ دوره بگرداند. و بعد درشکه های دو اسبه می آمدند با کروک هایی که در باران کشیده می شد. درشکه چی ها از دم کلاه کاسکت می گذاشتند و آداب دان و مرتب بودند. و من اشتیاق شیرینی داشتم که بر دست درشکه چی بنشینم، افسار آن اسب های جوان را بگیرم و در شب سنگین و مه روی سنگفرش خیس درشکه برانم. و این موقعی بود که منزل بستگان یا به سینمای «شرق» می رفتیم، که زیر عمارت بلدییه بود و فیلم های روسی به زبان اصلی می داد: «اسب کوهان دار»، «ماهی اسرار آمیز»، «گل سنگی»، افسانه های خیالی و رنگی که در زوایای ذهن حساس کودک شش ساله ای چون من طوفانی از گل های آفاقیا و تخیل آبی رنگ بود... بزرگتر که می شدم، دایره ی معلومات من از محیط وسیع تر و واقعی تر، و قوه ی خیال من خلاق تر می شد. پسرکی شده بودم ظریف و سالم و بشاش و کمکی هم از شما چه پنهان تخص! و حالا دیگر با علی دبستان عنصری می رفتیم و کت و شلوار شاپوری متحدالشکل می پوشیدیم و کاسکت می گذاشتیم. گفتیم: قانفت! برگشت و با خنده، نگاه ملوسی کرد و پنجره ای که در نبش کوچه ی ما خالی مانده بود و صدای بارانی زنی که با اسانس شکوفه ی نارنج توی کوچه مه گرفته می غلتید، قمر بود یا روح انگیز؟ که پای تیر چوبی برق ایستادم و احساس کردم در آهنگ و باران و مه، و نیش کوچه ی خلوت آهسته نمو می کنم.

و هم در این دوره بود که پا از کوچه بیرون می گذاشتیم و کاسب های محله را نم نمک می شناختیم، که هر یک موافق احوال شان لقب یا صفتی یدک داشتند: احمد سیگاری، پخدوز، شنگول، شله معین و چه. به تقلید سریال سینمایی «خنجر مقدس» آرتیست بازی و بزن بزن می کردیم، (با هفت تیر و خنجر چوبی که کار دستی خودمان بود) یا بیرون شهر، باغ «محتشم» می رفتیم تا با سنگ انداز، سار و گنجشک و کاکایی شکار کنیم. و در ماه توت دسته جمعی به «هفت باغ» ریسه می شدیم که فضای و هم انگیزی داشت و می گفتند پشت هر درختش جنی یا لباس سفید توی مه ایستاده است. اما باغ «سبزه میدان» برای ما همیشه لطف دیگری داشت، که مرکز شهر بود و زیر میله های شرقی آن پیراهن های زنانه ی لهستانی حراج می کردند، که رنگارنگ و تمام دست دوم بودند و ما در آن هفت و هشت سالگی نمی دانستیم حکمت شان چیست، فقط چند سالی بعد سکه افتاد و دانستیم که این ها پیراهن هایی بودند که صاحبان شان به «شویتس» و «تریلینکا» و دیگر اردوگاه های مرگ رفته مبدل به خاکستر شده بودند... از باغ «سبزه میدان» تا ساعت بلدییه، خیابان شاه بود. آن روزها در نگاه سودایی من این خیابان چقدر طولانی و آن باغ چه باشکوه و بزرگ می نمود! آن باغ پر خاطره ی شب های تابستان تبدیل به گاردن پارتی می شد که در ضلع غربی آن موزیک می نواختند، و زنان و کودکان در میان درختان بلند کاج و فانوس های مهتابی گردش می کردند، و ما در بوی ملایم ریگ های شسته و بنفشه ی وحشی پشت میزهای کوچک پاکیزه می نشستیم و بستنی ثعلبی با شربت توت فرنگی می خوردیم. ترنم شورانگیز آکاردئون از دور یادم هست، شعله های نقره ای ستارگان در مه نیلی شب، و خنده ی ملوس و هاله ی دو چشم سیاه ابریشمین زنده ی آبی. و بیرون که می آمدیم، چرخه ی در خیابان شاه می زدیم که شب ها منظره ی بسیار بدیعی داشت: کافه قنادی «نوشین» که قسمت کافه اش محفل مردان و زنان فرنگی مآب شهر بود، میوه فروشی الله



وردی با تابلوی زیبای حبیب محمدی (باغی و باغبانی و گلایی تنومندی به کولش) که
ویرین خود را با برگ و میوه های نوبرانه تزئین می کرد و فی الواقع بوتیک میوه های
فصل بود، سینما «مایاک» با فیلم های ماریا مونتز، هتل ساوی، قرائتخانه ی ملی، میدان
بلدیه و عمارت های چند اشکوبه ی روسی و گلیاغش، و کمی پایین، تماشاخانه ی گیلان و
«سالوس» مولیر (تارتوف)، و دختران و پسران شیک پوش و آلامد که در پیاده روی خیابان
با تانی قدم می زدند... خیابان شاه با این منظره، مخصوصاً در صراحت رنگ های شب،
حال و هوای غریبی داشت و به طرز راز گونه ای درون مرا سرشار از بداهت و آهنگ و
تصویر می کرد ... بس کنم.

نشست تخصصی- پژوهشی
«تحلیل و بررسی آثار و اندیشه های اکبر رادی»
پنج شنبه ۲ اسفند ماه ۱۳۸۶

- | | |
|---------------|---|
| ۱۶/۳۰ - ۱۶/۳۵ | ◆ تلاوت آیات قرآن مجید |
| ۱۶/۳۵ - ۱۶/۴۵ | ◆ سخنرانی دبیر علمی |
| ۱۶/۴۵ - ۱۶/۵۰ | ◆ خاطراتی از رادی / سیمین بهبهانی |
| ۱۶/۵۰ - ۱۷/۰۵ | ◆ نگاهی به نگاه رادی به تاریخ: نبوغ و فقر / بهزاد قادری |
| ۱۷/۰۵ - ۱۷/۲۰ | ◆ رادی، درام نویس واقع گرا / قطب الدین صادقی |
| ۱۷/۲۰ - ۱۷/۳۰ | ◆ استراحت |
| ۱۷/۳۰ - ۱۷/۴۵ | ◆ اکبر رادی و درام مدرن / عطاءالله کوپال |
| ۱۷/۴۵ - ۱۸/۰۰ | ◆ زبان در آثار رادی / صدرالدین شجره |
| ۱۸/۰۰ - ۱۸/۱۵ | ◆ کار من و رادی- آدم های رادی / هادی مرزبان |
| ۱۸/۱۵ - ۱۸/۳۰ | ◆ پرسش و پاسخ |

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، ضلع جنوبی پارک ساعی، جنب شهرکتاب، پلاک ۱۱۰۱، فرهنگستان

هنر، مرکز هنرپژوهی نقش جهان

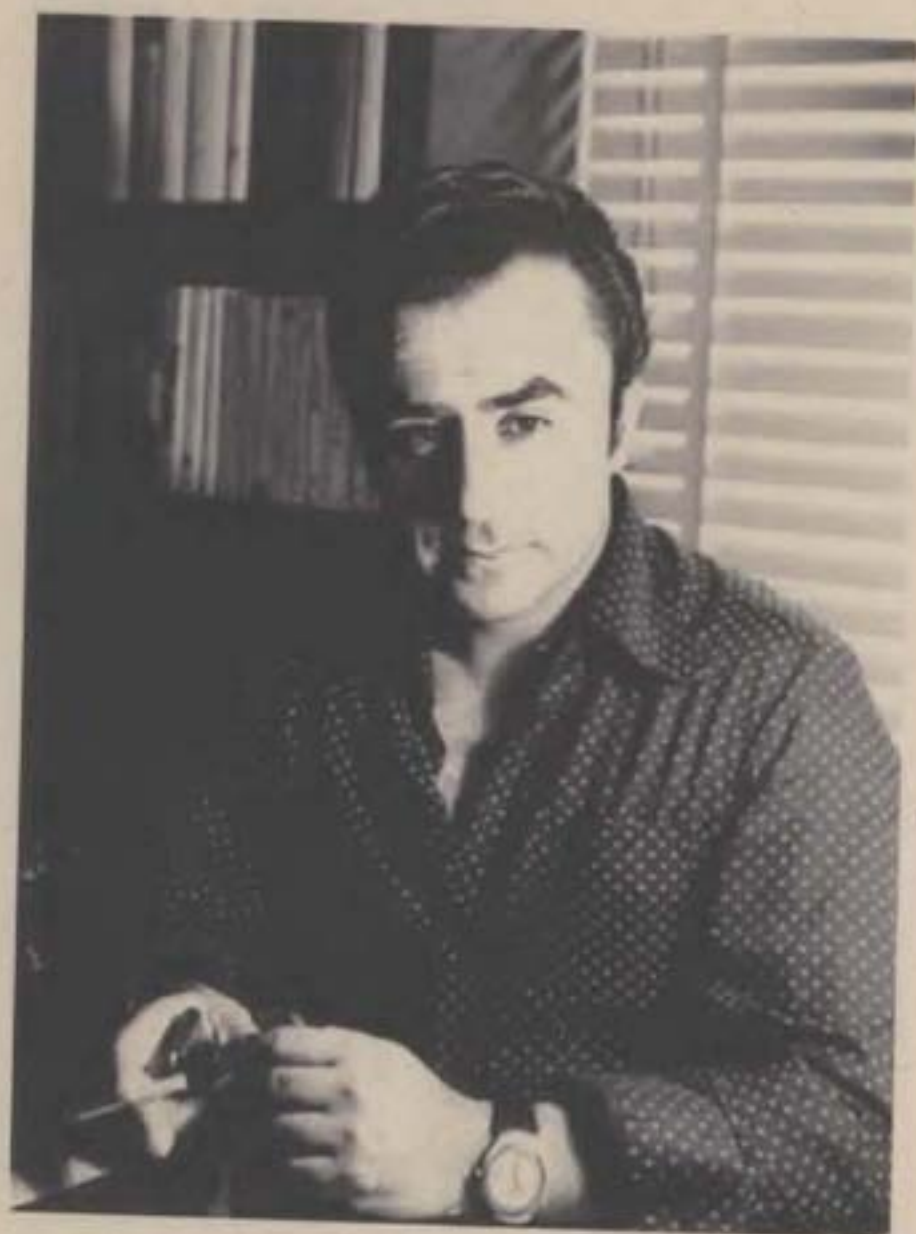
تلفن: ۴-۸۵۵۳۹۱۳ نمایر: ۸۵۵۳۹۱۵

www.honar.ac.ir

Emailresearches@honar.ac.ir



تحلیل و بررسی آثار و اندیشه های اکبر رادی



بنفشه شبنم

